

[۱۸۴]

بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و بخندست حراست جهانگیرنگر
 سر برافراخت - محترم بخطاب رشید خان ، مخاطب گشته در سال
 بیست و نهم بنیابت شاهزاده محمد شجاع بهراست صوبه اوردیسه
 مقرر شده بود - از رفتن آن دیار ققاعد نموده به نخستین کار
 می پرداخت - هنگامی (که شجاع از مقابل عالمگیر شاه روگردان شده
 بهنگاه رخت ادبار کشید - و بتعاقب معظم خان خانخاندان به ثبات
 گشته دست و پای بیخامل میزد - و در سال دوم عالمگیری بجبهت
 گذرانیدن برشکال در نازده طرح اقامت پرداخت) چون شنید
 (که رشید خان در مقام سرکشی و خلاف است - و مجموع زمینداران
 باندون بموافقت او دم از مخالفت میزنند - و می خواهد با نوار
 پادشاهی بمعظم خان پیوندد) لهذا همین پسر خود زین الدین را
 با سید عالم باره تعیین نمود - تا از بعد از وصول بجهانگیرنگر
 تمهید کشتن رحمن یار کرده از روی غدر و مکیدت بفسانه و فسون
 ووزع او را در بارعام طلبیده بمردم اشاره نمود - هر یک حربه
 پرداخته از هم گذرانیدند *
 (۲)

• احمد خان نیازی •

پسر محمد خان نیازی است - بشجاعت و سخاوت ائصال
 داشت - و بجمع ملکات رضیه موصوف بود - در عهد جنت مکانی
 چون رحیم خان دکئی (که از زمرای نظام شاهیه بود) با جفون

(۲) در [بعضی نسخه] گذرانید *

[۱۸۴]

همراهان بر سر ایلیاچچور آمده آنرا حیرا و قهرا بدست آوردن با آنکه
 فوج گران از جیوش پادشاهی در آن حوالی نبود احمد خان در
 آغاز شب از جلالت فطری و تهور ذاتی با مردم قلیل مکرر
 بآن متصرف و متغلب عرصه مصاف برآراسته بآویزش نمایان
 و دستبردهای شایان ادرا از شهر برآورده عام نام آذری برافراشت
 و ازان وقت پیوسته در یساق پر مشاق دکن به تقدیم خدمات
 پادشاهی مساعی مشکور بکار برده در ایام محاصره دولت آباد
 به همراهی خانزمان بهادر بآوردن خزانة و رسد غاه (که از برهان پور
 بکابل روهنکیره (سپیده بود) روانه گشت - خان زمان احمد خان را
 (که فی الجملة کسل مزاج داشت) با بهار سنگهه بذريله در ظفرنگر
 گذاشت - اتفاقاً هر دو سردار با معدودے نزد یک قصبه فرود آمده
 سپاه خود را همراه خانزمان راهی ساختند - ناگاه یاقوت خان همیشه
 (که بعادل شاهیه پیوسته بود) بهیئت جموعی که بر سر خانزمان
 میرفت آنها را با مردم قلیل در میدان خالی یافته بے محابا ریخته
 بجنگ در پیوست - احمد خان با بهار سنگهه بذريله نوعی پای ثبات
 افشرد که آن خیره سران را روی کار نمانده انگشت حیرت بدندان
 گرفته پشت گردانیدند - (در فتح عذیرکوٹ نیز تردد نمایان از
 احمد خان سرزد - و مردم کار آمدنی از بسیار بکار آمدند - چنانچه
 مهابت خان میگفت که شریک غالب این فتح اوسمت - و در یساق

(۲) در [نسخهای اکبرنامه] روهنکیره (۳) نسخه [ج] بهار سنگهه .

پوینده (وزیر) که بر سر کوهی غنیمت به پادشاهان چیرگی نمود (احمد خان قلاشهرامی بجا کرده مورد تحسین و افرین گشت - و ازین رو خان سپه سالار در احترام و اعزازش کوشیده سوی خان زاده نام نمی گرفت *

چون سال نهم ساخت دولتآباد به پرتو درون اعلی حضرت منور گردید خان مذکور باضافه پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سر برافراخته بهمراهی شایسته خان (که بتسخیر سنگمذیر و ناسک دستوری یافته بود) معین گردید او از کار طلبی باجارت سردار انفتاح قلعه^(۲) رام سیج و جهت همت ساخته آنرا به نیروی تدبیر و بازوی شهامت از دست مردم ساهو برآورده بحوزه تصرف درآورد - و پس از آن بعد از بقا بقا بقا بلذذ پایگی یافته ملتزم کاب پادشاهی بود - پختر بقوجدارمی گلشن آباد کلم دل اندوخت - چون نهال استعدادش نشود نما یافته آن سرزمین بود بهمعنائی سرور و انبساط عغان عزیزم بدان دیار قافیت - و در سال بیست و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری ذات و سوار مباحی گشته بصیانت قلعه احمد نگر سرافراز گردید - و در سنه

(۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم آغاز سال بیست و پنجم برحمت الهی پیوسته - ملکه شجاعت و سخاوت ازئی داشت - و دیگر اوضاع و اطوارش هم در کمال استواری بود - در سرکارش هرگز برطرفی نمیشد

(۲) نسخه [۳] رام سیج *

جاگیرسه (که در رجه علوفه کسے تفضواہ میکرد) گویا ملک از بود - اگر
 ده بیست اضافه هم می آرد دست متصدیان سرکارش ببازیافت آن
 نمی رسید - و بار خود اسباب دولت و بزرگی با همه کس سر تواضع
 فرود آرد - و بکمال خاکساری و خدا شناسی بسر بود - و از
 بسیاری عشائر و اولاد تمندار عمده بود - چون پدرش اشرفی هزار را
 وطن قرار داده مدفن خود ساخت مشارالیه در آبادی قصبه
 کوشیده طرح باغی انداخت - و بتاسیس مسجدی عالی و مقبره
 پدر پرداخت - مدتها باقامت اذان و صلوات زیارتگاه خلایق
 بود - درین ایام غیر از اجداث کهنه نه از قطان نایب و نه از مسکن
 نشان مانده *

* آتش خان حبشی *

از اموای حکام دکن سب - در عهد جناب مکانی بدرگاه پادشاهی
 ملتجی شده بمنصب درخورد سرافرازی یافته پس ازان (که سرپر
 خلافت بجلوس فروردس آشیانی زیب و فر پذیرفته) در سال اول
 از اصل و اضافه به منصب در هزار سوار امتیاز اندوخته
 سال سیوم (که دکن مورد فوج پادشاهی گشت) بانعام بیست
 و پنج هزار درپیه مفتخر گشته در افواج متعینه جهت گوشمال
 خانجهان لودی و قادیب نظام الملک دکنی بهمراهی شایسته خان
 مختص گشت - و پس ازان در کمپان موبد دکن انتظام یافت
 دور محاصره دولت آباد همراہ خانخانان مہاراج خان و پستور

باتفاق خان زمان سرگرم مهمات سرکار پادشاهی بود - بستر بحضور
 رسیده سال سیزدهم بخاکت و اسب و انعام ده هزار روپیه کام دل
 برگرفته بخدمت فوجداری بهاگل پور مضاف صوبه بهار بلندرتبکی
 حاصل ساخت - و سال پانزدهم (که شایسته خان ناظم آنجا بر سر
 پرتاب زمیندار پلاون^(۲) لشکر کشید) از سرکردگی برانغار معین گردید
 سال هفدهم بحضور رسیده یک زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید
 و قافرا باز تعینات دکن گشته سال بیست و چهارم از دکن آمده
 یک فیل دیگر پیشکش نمود - و سال بیست و پنجم مطابق سنه
 (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک هجری بملک عدم شدتتم *

* اله قلی خان اوزبک *

پسر النک توش مشهور است - که از قزاقان و بکه تازان توران دیار
 بوده - اصلش از اوس المان - نامش جتی^(۳) - در جنگ سینه و
 ناخته ازان وقت در الصده عوام بالذگتوش اشتهاار یافت - النک
 در ترکی برهنه است - و توش سینه را گویند - نوکراندر محمد
 حاکم بلخ بود - و کهمرد را با لواحق و توابع با هزارجات در تیول^(۴)
 داشت - و چون نوکر علوفه خوار کم داشت ایمانچی و غارتگر
 بسیار فراهم آورده پائین قندهاره و غزنین بخاکت و قاراج روزگار
 میگنرانید - و پیوسته بر سرخراسان میدرید - شاه ایران نتوانست

(۲) نسخه [۱] پلامون (۳) در [بعضی نسخه] جتی (۴) در

[بعضی نسخهای اکبر نامه] کهورد - و اله اعلام *

سال سیزدهم بکابل رسید - پادشاه در با نوال از راه قدر شذاسی
 پنج هزار روپیه بطریق انعام بر خزانه انگ قنصواه فرمود - و پنج هزار
 روپیه سعید خان ناظم کابل (که بوسه مساعادت از خزانه آنجا داده)
 آن نیز بصیغه انعام محسوب گردید - و چون سال چهاردهم احراز
 ملازمت نمود بمنصب هزاری سرفرازی یافت - چون غریب نوازی
 و خاندان پروری شیوه رضیه فردوس آشیانی بود از باضافهای
 بی درئی به منصب در هزاری بلند پایه گردانید - و در سال
 بیست و نهم به همراهی رستم خان و قلیچ خان در اردن قزلباشیه
 قندهار مصدر ترددات نمایان گردیده بافزایش پانصدی سرمایه
 عزت اندرخت - و چون در سال بیست و چهارم جعفر خان
 بصاحب سوگمی بهار رخصت یافت خان مذکور بدان صوبه تعیین
 گشت - و در سال بیست و ششم از آنجا بحضور آمده بافزونگی
 سواران از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی هزار و پانصد
 سوار علم اعتبار افراخت *

• الف خان امان بیگ •

اصلش چغتای برلاس است - ابا عن جد حاکم ملازمی سلسله
 تیموریه در گوش بادگی داشته - علی شیر خان (که از معتمدان
 و کارپردازان صاحب قرانی بود) از اجداد اوست - پدرش میرزا
 جان بیگ (که بتبدیل احوال اختلال بمیانجی اوضاع سابقه او راه
 (۲)

(۲) در [بعضی نسخه] که تبدل احوال و توسط اختلال *

یافت (در خدمت خانخانان میروزا عبدالرحیم ملازم گردیده بدرزگی پایه افزای اعتبار و چهره آرای عمدگی گشت - چون بساط حیات در نوزدین امان بیگ بمردودهور احیای طریقه پیشین اسلاف نموده در سلک نوکران صاحبقران ثانی انتظام گرفت - و بقلازلی بخت بیدار و پای مردی (شادت اطوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و تفویض نگهبانی قلعه قندهار در مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد شد - و مدتی مدید و زمانه ممتد دران حصار متانت انحصار گذرانیده در سال بیست و ششم بخطاب الف خان جبهه ناموری افریخت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۹۳) هزار و شصت و سیوم هجری (خمس زدگی ازین سپنجی سرا بر بسمت - پسران جوان شایسته داشت - ازان جمله فاضل بیگ که شش صدی شاهجهانی بود - بعد نخستین مبارزه دارا شکوه (که نزدیکی عماد پور متصل سموگده اکبرآباد اتفاق افتاده) از موارد فضل عالمگیری بخطاب خانی و قلعه داری کایان مضاف صوبه بیدر سرفرازی یافته برخصت دکن جمعیت اندوخت - در بازگاه سلطنت این خانواده گویا باب قلعه داری قرار یافته بود - خان مذکور و پسرانش مدته العمر خود را در حفاظت حصون دکن گذرانیده خان مذکور مدتها در کایان بسر برده پسر پسر بحراسم احمد نگر

(۲) در [بعضی نسخه] قندهار دکن (۳) نسخه [ب] این خانواده باب

قلعه داری •

[۱۹۳]

و در سال پانزدهم از آغیر مختار خان بفرج‌دادی و قلعه داری
ظفر آباد بیدر تعیین گشت *

و چون قلعه نلدزک بتصرف اولیای سلطنت درآمد حکومتی
آنجا بنام او تفویض یافت - و آخرها قلعه داری گلبرگه یافته
با صاحب سجاده (روضه قدوة الواصلین سید محمد گیسو دراز
رحمة الله علیه بر سر ^(۴) کفایت خود سر بها پیچید - و کار بجنگ و جدال
رسانید - پیش از فتح بیجاپور بیک سال درگذشت - از پسرانش
(که همه صاحب کار بودند) مثل میرزا پرویز بیگ که قلعه دار ملکه پور
عرف مظفرنگر (که هشت گروهی گلبرگه است) بود - و نور العیان
(که خطاب جانباز خانی یافته و پستری بنام جد و باز بخطاب پدر
مخطاب گشت) ابتدا قلعه دار مرتضی آباد مرچ شده آخر در
دژیانی نصیرآباد ^(۳) دهارور متعلق ^(۵) بنکاپور سپری شده - اما نامور
و عمده پرویز بیگ بود - نضمت خطاب جان باز خانی یافته
پس از آن به بیگلر خان مخطاب گردید - اکثر قلعه دارها داشت
چون انکر فیروز گنده مفتوح گشت قلعه داری آنجا نامزد او شد
ساله نکشید که پیمانۀ زندگیش لبریز گردید - پسرانش بیگ محمد
خان قلعه دار ادونی شده - و میرزا معالی قلعه دار گلبرگه - از آنجا

(۴) در [بعضی نسخه] نخت - یا بخت باشد (۳) در [بعضی نسخه] ملکه
(۵) نسخه [۱] دهاروار (۵) در [بعضی نسخه] بنکاپور - و در [بعضی
جا] بنکاپور (۶) نسخه [۱] انکر - و نسخه [ب] انکیر *

بعکومت قلندهار شتافته فوت کرد - پسرش برهان الدین قلندر اسمی که از مدتها قلعه داری ملکپور دارد - و الف هیچ ندارد - قلندر محض اسمی - و بهمان چار دیوار ناپایدار که از سنگ زرد شکننده ساخته اند در ساخته •

• احمد بیگ خان •

برادر زادۀ ابراهیم خان فتح جنگ است - هنگامیکه مذهب صوبگی بنگاله بعم از مقرر بود خان مذکور بعکومت اودیسسه می پرداخت در سال نوزدهم جهانگیری بمشار الیه بر سر زمیندار کرده (که زایمک موکشی و سوتابی برافراشته بود) شتافت - ناکاه بی سابقه آگهی ورود موکب شاه جهانی از دکن براه تلنگانه دران دیار اتفاق افتاد - ناگزیر دست ازان مهم باز داشته بموضع پهبای (که حاکم نشین آن صوبه بود) شتافت - چون قاب مقارعت در خود نمی یافت اسباب و اشیای خود برداشته بکنگ (که از انجا درازده کرده بجانب بنگاله است) رفته دران مکان هم که قابلیت تحصن نداشت نتوانست پای همت افشود - بدردران با صالح بیگ فوجدار آنجا پیوست - و از انجا هم بدرزده بعم خویش ملحق گشت در روز جنگ (که ابراهیم خان را با امرای شاهی اتفاق افتاد) خان مذکور با هفتصد سوار طرح بود - چون آتش قذال اشتعال پذیرفت هراول ابراهیم خان همت بای داده جای خود گذاشت - زدرخورد بمشار الیه رسید - او مردانه تلاشها نموده زخمها برداشت - و پس

از آنکه ابراهیم خان دران معرکه کشته شد احمد بیگ خان از
 کار شغاسی و هوشیاری با وصف همراهات مولم بهامردی مردانگی
 و دلیری گرم و گیرا بدهاکه که عیال و اموال ابراهیم خان درانجا بود
 خود را رسانید - اما موکب شاهي نیز از راه دریا پاشده کوب
 در رسید - مشارالیه چاره بجز بزدگی و فرمان پذیری نیاوخته
 بوسیله مقربان شاهزاده بملازمت استسعاان یافت - و پس از آنکه
 سریر فرمان زوایی هندوستان بوجود کرامت آموذ صاحب قران ثانی
 زبندگی یافت خان مذکور بمنصب در هزاری ذات هزار و پانصد
 سوار سرافراز گردیده بفوجداری و قیوداری سیوستان کامیاب عزت
 شد - و پس از آن به نیابت همین الدوله آصف خان بحکومت ملتان
 سر عزت بر افراخت - و بعد از عزل آن تعلقه چون بحضور رسید
 بجایگهرداری پرگنه امینیه^(۲) و جایس مضاف لکهنو اختصاص گرفت
 و در سال بیست و پنجم از تغیر مکرم خان صفوی بفوجداری بیسواره
 و اضافه پانصدی پانصد سوار امتیاز یافت - و در سال بیست و هشتم
 معزل شده بسبب برخی امور چندی بے منصب و جاگیر گشت
 و در سال سیم از پیشگاه الطاف خسروانی بدحالیه منصب سابق
 چهار ماهات بر افروخت *

• اوزبک خان نذر بهادر •

برادر کلانش یونم بهادر اوزبک - هر دو در بدر حال بنوکری عبدالله

(۲) صفحه [ب] امینیه •

خان بهادر فیروز جنگ فراغدالی داشتند - بهنگام اقامت جلیز در
 جرگه ملازمان دولت توامان صاحبقران ثانی منصرف گشتند - و چون
 سریر کیوان نظیر هذرسنن نگین داب آن یگانه گوهر خاتم جهانبدایی
 شد انوار نوازش پادشاهی بر رجفات احوال آن در برادر تافت
 هر کدام بمنصب مناسب چهره درزگار خویش افروخت - در آن وقت
 که مهابت خان خانخانان از حضور لامع الذور به صاحب صوبگی دکن
 شرف دستوری یافت آنها نیز بهمراهی تعیین شدند - اعلیٰ حضرت
 بالموافقه در باره پرداخت هر دو ارشاد فرموده بتذخواه قبول آباد
 پیش آمده در مراعات خاطر و پاس احترام باقصی الغایت میکوشید
 یولم بیگ باجل طبعی بساط زندگی در نوردید - فذر بیگ بخطاب
 اوزبک خان مورد عاطفت گشته سال چهاردهم حسب اللتماس
 شاهزاده محمد اوزبک زبیب بهادر ناظم دکن باضافه هزار
 سوار بمنصب دو هزار سوار و قلعه دارمی اوسا از تغیر
 مبارک خان فیازی کامیاب گردید - و در سال بیست و دوم بعنایت
 نقاره بلند آوازه شد - پس از مدتها (که در قلعه دارمی مذکور
 گذرانیده بحضور شدافت) تعیین موبه احمد آباد گجرات گشت
 و در سال سیم جلوس مطابق سنه (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش
 هجری صبح زندگی او بشام مهات رسید - و بخواب عدم غزون
 مرد عشرت در سنک عیش پرست بود - بتجرع راج ربخانی خوگر
 و بنغمه و سرود شیفته تر - غیر از آنکه سپاه را بقرار ضابطه نگه داشته

هرزه خورج و باد دست بود - از ما حاصل قبول تا آخر سال چیزی
 نمی گذاشتم - همیشه میگفت اگر جز در دست رخت پس از مرگ
 من برآید عاصی باشم - پسرش تاناز بیگ در آن اردان [که پادشاهزاده
 محمد اوزنگ زیب بهادر زایت عزیزت باقتزاع سلطنت برافراشت
 و در مقامات فرمان باری برهان پور (که نیم گروهی شهر واقع است)
 اکثره (۱) بعطای منصب و خطاب برخواست [مشارالیه نیز بافرونی
 و تبه و خطاب پدر سرفرازی یافت - و در جمیع معازک هیچجا ماتم
 زکاب شاهی بود - چون حدیقه ملک و ملت از خار و خس ، خالفان
 سلطنت پیرایش یافت بتعیذاتی دکن اختصاص گرفته به رهبری
 شایسته خان امیر الامرا ناظم آندولایت در محاصره قلمه چاکنه که در
 تصرف سیوای بهونسله بود کمر سعی بر میان عبودیت استوار بست
 و چون در سال سیوم آن حصن حصین بصولت و اتبال پادشاهی
 تسخیر پذیرفت حراست آن بعهدۀ خان مذکور مفروض شد - پس
 ازان بتعلقه کوکن که مسکن و مدارای مرهته است شدافت - و پیوسته
 با اشقیای زد و خورد داشته بجانفشانی سرخوردنی یافت - برادرش
 محمد رالی بخطاب ازنی مخاطب گشته روزی چند بخشعی فرج
 محمد اعظم شاه بوده پس ازان بقلعه داری فتح آباد دهارور
 و اعظم نگر بنکاپور سرفرازی یافت - و چون در گذشت پسرش
 ابوالعالی بخطاب پدر فایزگوده چندے بقوعداری پیر و پستر

بمحافظة قلعة دهارد در می پرداخت . در مبادی رمول ریاست
آصف جاه بولایت دکن احوالش بکمال پریشالی رسید - بے مهربانی
روزگار تدارک آن نذموده در گذشت - الحال کجی که این سلسله را
برپای دارد نمادده *

• اخلاص خان شیخ آلهدیہ •

پور کشور خان شیخ ابراهیم بن قطب الدین خان شیخ خوبی اسمت
که احوال او بقلم درآمده - شیخ ابراهیم سال اول جلوس جنت مکانی
بمنصب هزارگی سه صد سوار و خطاب کشور خان امتیاز یافته سال
سیوم بقلعه داری (هناس سر عزت برافراخت - سال چهارم بحضور
آمده از اصل و اضافه بمنصب دوهزارگی در هزار سوار نوازش پذیرفته
بفوجداری اجینده نامزد شد - و سال هفتم در جنگ شجاعت خان
با عثمان افغان (که بجانب اوقبسه علم نخوت می افراشت) دلیرانه
جان در کار دلی نعمت در باخت - شیخ آلهدیہ بمنصب درخور
سرفرازی یافته سال هشتم جلوس فردرس آشیانی همراه پادشاهزاده
محمد اورنگ زیب بهادر پشت گرمی افواج متعینہ جهت تذبیه
چهار سنگه پندیاه نامزد شد - سال هفدهم از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار سرفرازی یافته بقلعه داری کالنجر مباحث
اندوخت - و سال نوزدهم همراه پادشاهزاده محمد مراد بخش
بتحصیر بلخ و بدخشان مقرر شده از اصل و اضافه به منصب
دوهزارگی هزار سوار و خطاب اخلاص خان نامور گشت - و سال بیستم

حسباً تجویز جملة الماک سعد الله خان (که پس از معارفت شاهزاده مذکور به بزد و بسک بلخ شناخته بود) باضافه پانصد سوار عام امتیاز برافراشت - و سال بیست و یکم معارفت کرده حسب الحکم از پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر جدا شده احراز سعادت ملازمت نمود - پستر بعطای عام لوای شان کامی برافراخت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار سوار محمود اقوان گشته در زکاب پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بصوب قندهار شناخت - و سال بیست و سیوم باضافه پانصدی و سال بیست و پنجم بعنایت نقاره کوس بلند رنگی زد - و نوبت درم همراه پادشاهزاده مزبور بعصمت مذکور کمر عزیمت بست و سال بیست و ششم با پادشاهزاده دارا شکوه بهم مسطور همپائی گزیده بعنایت خلعت و اسب با زین نقره از هم چشمان تفوق جسمت و ازانجا همراه رستم خان به استخیر بسک گام جلالت برداشت و سال بیست و هشتم همراه جملة الملکی بتخریب قلعه چیتور معین شد - و سال نهم همراه معظم خان در کمکیان دکن قرار یافته نزد پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب ناظم آنجا روانه گردید - و در محاربه عادل خانیه بسک جرأت برکشاده خود زخم نیرزه بران برداشت - بعد از ظهور این توردن سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سوار درجه اعتلا پیمود - تلمه احوالش بملاحظه نیامده *

بمحافظة قلعة دهاردر می پرداخت - در مبادی رسول ریات
 آصف جاه ولایت دکن احوالش بکمال پریشانی رسید - بے مهری
 روزگار تدارک آن نذموده در گذشت - الحال کسی که این سلسله را
 برپای دارد نمانده *

• اخلاص خان شیخ الہدیہ •

پور کشور خان شیخ ابراهیم بن قطب الدین خان شیخ خوبن است
 که احوال او بقلم درآمده - شیخ ابراهیم سال اول جلوس جنگ مکانی
 بمنصب هزاری سه صد سوار و خطاب کشور خان امتیاز یافته سال
 سیوم بقلعه داری رهناس سو عزت برافراخت - سال چهارم بحضور
 آمده از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری دو هزار سوار نوازش پذیرفته
 بفوجداری اجینہ نامزد شد - و سال هفتم در جنگ شجاعت خان
 با عثمان افغان (که بجانب اوقیمہ علم نخوت می افراشت) دلیرانه
 جان در کار ولی نعمت در باخت - شیخ الہدیہ بمنصب درخور
 سرفرازی یافته سال هشتم جلوس فردوس آشدانی همراه پادشاهزادہ
 محمد ارزنگ زیب بہادر بہشت گرمی افواج متعینہ چہک تذبذبه
 جچار سنگہ بندیاہ نامزد شد - سال ہفدہم از اصل و اضافه بمنصب
 ہزار و پانصدی ہزار سوار سرفرازی یافتہ بقلعه داری کالاجر مہارات
 اندرخت - و سال نوزدہم همراه پادشاه زادہ محمد مراد بخش
 بتغیر بلخ و بدخشان مقرر شدہ از اصل و اضافه بہ منصب
 دوهزاری ہزار سوار و خطاب اخلاص خان نامزد گشت - و سال بیستم

حسب تجویز جملة المالك سعد الله خان (که پس از معارفت شاهزاده مذکور به بزد و بسک بلخ شناخته بود) باضافه پانصد سوار عام امتیاز برافراشتن - و سال بیست و یکم معارفت کرده حسب الحکم از پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر جدا شده احراز سعادت ملازمت نمود - پستر بعطای عام لوای شادکامی برافراخت - و سال بیست و دوم از اصل و اضافه بمنصب در هزار و پانصدی دو هزار سوار محصور اقران گشته در رکاب پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب بهادر بصوب قندهار شناخت - و سال بیست و سیوم باضافه پانصدی و سال بیست و پنجم بعنايت نقاره کوس بلند رتبی زد - و نویت درم همراه پادشاهزاده مزبور بسک مذکور کمر عزیمت بسک و سال بیست و ششم با پادشاهزاده دارا شکوه بهم مسطور همپائی گزیده بعنايت خلعت و اسب با زین نقره از هم چشمان تفوق جسمی و از انجا همراه رستم خان به آسخور بسک گام جلالت برداشت و سال بیست و هشتم همراه جملة الملکی بتخریب قلعه چیتور معین شد - و سال سیم همراه معظم خان در کمکیان دکن قرار یافته نزد پادشاهزاده محمد اوزنگ زیب ناظم آنجا روانه گردید - و در محاربه عادل خانیه بسک جرأت برکشاده خود زخم فیروزه بران برداشت - بعد از ظهور این نردن سال سی و یکم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار سوار درجه اعتلا پیدود - تتمه احوالش بملاحظه نیامده *

• افتخار خان خواجه ابوالبقا *

برادر زاده عبدالله خان فیروز جنگ است - و همیشه زاده
 مهابتخان خانخانان - که هنوز جاگیر داشته در سال هیزدهم شاهجهانی
 بخطاب افتخار خان و خدمت تزک و عصای مرصع از انتقال
 میرخان (که در خانه جنگی صلابت خان و امر سنگهه کشته شد)
 سر بلند گردید - و پستری فوجدارمی اکبرنگر (خصمت یافته بمنصب
 هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت - و در سال
 بیست و ششم بهمراهی رستم خان دکنی در جنگ قزلباشیه قندهار^(۴)
 شجاعت و مردانگی خود در همگنان (درشن ساخت - هنگامی که فوج
 قزلباش بر میمنه رستم خان تاخمت آورد اکثر یلان میمنه را تزلزل در
 پدای عزیزمت زاده یافت - مگر افتخار خان با سردارے چند که عنان
 حماسه از دست نداده تلاشهای مردانه نمود - و در جایزه حسن تردد
 از پیشگاه خلافت و جهانبانی باضافه پانصدی ذات و پانصد سوار
 بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای علم سر بلند گشت - و چون
 فروغ رشادت و کار طایی از نامیه احوال آن خانه زاد لایق العزایت
 تابش میداد در سال بیست و پنجم در جشن وزن شمعی باضافه
 پانصدی و عزایت نقاره نوازش یافت - و چون سال بیست و هفتم
 بهمراهی مهین شاهزاده محمد دارا شکوه تعیین بساق قندهار گردید
 حسب التماس آن شاهزاده بافرزنی پانصدی ذات مباحی گشت

(۴) نسخه [ب] قزلباش قندهار .

در سال بیست و هشتم به تئولنداری و فوجداری چوراکده مضاف
 صوبه مالوه تارک افتخار برافراشته باضافه هزار سوار بمذنب
 سه هزاری سه هزار سوار سرمایه اعتبار اندرخت - و چون در سال سیم
 شاهزاده محمد اردنگ زبب بهادر ناظم دکن بجهت قادیب و تذبیه
 سلطان عبدالله قطب شاه والی تلنگ مامور گشت و حسب مشور
 مطاع شایسته خان صوبه دار مالوه با افتخار خان و سایر فوجداران
 و مخصدان آن تعینات آنصوبه از مالوه راهی شده بلشکر شاهزاده ملاحظ
 گردید افتخار خان باسر شاهه در مورچان جنوبی بانفاق هادی داد
 خان انصاری متعین شد - و پس از انجام آن مهم باقطاع خود دستوری
 یافت - و چون در آخر همین سال شاهزاده مدکور بتاسخیر و تخریب
 ولایت عادل شاه والی بیجاپور معین شد حسب الحکم پادشاهی
 افتخار خان از تئول خود شنافته بفوج شاهه پیوست - پادشاهزاده
 در سال سی و یکم با عساکر گران طی منزل نموده چون بحوالی قلعه
 بیدر رسید سیدی مرجان قلعه دار (که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم
 عادل شاه بود - و از سی سال بحفاظت آن قلعه می پرداخت) با قریب
 هزار سوار و چهار هزار پیاده تلنگچی و باندار و سامان رسوا انجام
 مرزبان باستحکام برج و باره همت گماشت - شاهزاده بانفاق معظم خان
 مرجان در ده درز توپها را بگذار خندق رسانیده برجها^(۲) بضرب توپ
 خراب ساختند - اتفاقاً روزی که از مورچال معظم خان بوزش واقع شد

(۲) در [بعضی نسخه] برخ را •

قلعه دار عقب برج - مذکور جز عظیم کذده و آنرا بباروت و بان رحه
آموده خود نزدیک بدان آساند مدافعه بود که ناگاه شراره برجهنده
آتش بباروت درگرفت - و خرمن وجود او بادد پسرش در هم سوخت
دلبران کوس فیروزی بلند آذازه ساخته داخل شهر گشتند - قلعه دار
گرفتار چنگ اجل بود - پسران خود را با کلید قلعه فرستاد - روز دوم
جان بسپرد - چنین حصن حصین (که سه خندق عمیق بعرض بیست
و پنج گز و ژرفای پانزده گز در سنگ دارد) بمحض اقبال شاهزاده در
عرض بیست و هفت روز بکمال آسانی مفتوح گردید - و درازده لک
روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و باروت و دیگر مواد قلعه داری
و در صد و سی توپ بقید ضبط در آمد - پادشاهزاده سلطان محمد
معظم دومی خلف خود را با افتخار خان در قلعه مذکور گذاشته خود
بهمعدانی اقبال متوجه پیش شد - و هنوز این مهم خاطر خواه انصرام
نیافته بود که بحکم حضور شاهزاده با کمکیان بجا و مقام خود مراجعت
نمود - و در همان ایام مهراجه جسونمت به داد و بیست مالوه تعیین
گشته - مجموع دیولداران برفانت او مامور گشتند - خان مذکور از
چستی و چالاکی پیش از همه بهراجه پیوست - ناگاه فلک نیرنگ ساز
امرس (که در مخیله هیچکس ندیدگذاشت) بمنصه شهود آرد
و در مبادی سال سی و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت
هجری پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جیوش دکن بعزم
مستقر الخلافه بسر زمین مالوه در آمد - چون راجه سر راه بود و انتظار

[۲۰۳]

همین روز می کشید امانه جنگ و پیکار گشت - افتخار خان
با جمع از منصبداران در میسر از جا گرفت - و با فوج مراد بخش (که
در برانغار عالمگیری بود) در آریخته بمقابله و محاربه پرداخت
و بترکتاز جرأت در اسپه بجانب عدم قاخست - گویند با آنکه خواجهزاده
نقشبندی بود مذهب امامیه اختیار کرده - و دلائل و براهین
آن مذهب را بمرنجه یاد گرفته بود که دیگر را در آن متمذرمی نمود
پاره اساس بعلم هم داشت *

* ازادت خان میر اسحق *

سیومی پسر اعظم خان جهانگیری ست - در عهد فردوس آشیانی
پس از فوت پدر بمنصب نهمصدی پانصد سوار امتیاز یافته به میرترکی
روی عزت برافروخت - و در سال بیست و پنجم بخطاب ازادت
خان و منصب هزار و پانصدی هشت صد سوار سرافراز گشته
بداروغگی فیل خانه سر برافراخت - و در سال بیست و ششم از تغیر
تربیت خان بخدمت آخته بیگی مقتدر گردید - و در همین سال
بمنصب در هزاری هزار سوار و خدمت بخشوی دوم خلعت امتیاز
پوشید - و در سال بیست و هشتم باضافه هشت صد سوار و خدمت
فوجدارمی سوار آهنو و بیسواره از تغیر احمد بیگ خان مورد نوازش
گشت - و در سال بیست و نهم بحضور رسیده از تغیر اسد خان
بخدمت عرض رقانع میوبجات سرمایه اعزاز بدست آورد - و از اصل
واضافه بمنصب در هزاری در هزار سوار کام دل اندرخت - در اواخر عهد

اعلیٰ حضرت بنابر درجه از منصب عزول گردیده چندی بانزوا گذرانید - در همان ایام سوره فرماندهی بوجود زبندة نمود عالمگیری زیب و زینت یافت - برادرانش ملتفت خان و خانزمان در رکاب آن صاحب اقبال درجه پیمای اعتبار گشته او این در نخستین جنگ دارا شکوه نقد جان در باختند بود - بعد وصول زایات پادشاهی^(۴) بمستقر الخلافه او مشغول عاطفت خسروانه گشته باضافه پانصد سوار بر منصب سابق چهره کاپیابی برافروخت - و در همان ایام انتهای الویه ظفر طرز از آگره بجانب شاهجهان آباد بقصد تعاقب دارا شکوه بصوبه دارمی آمده معین شده بمرحمت فقاره و بافرایش پانصد سوار دیگر بمنصب سه هزار سوار از آن جهته هزار سوار در اسپه سه اسپه و الا زنبه گردید *

از اینجا (که کلر شکنی خوی دیرینه خاک ناتوان بین است) که چند در ساخت کامرانی بر خنگ مراد نرانده بود که سکندری خورده از پا درآمد - یعنی بعد در ماه و چند روز شهر ذی الحجه سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجری ازین سپنجی سرا در گذشت - اول دختر میرزا بدیع الزمان پسر آقا ملا برادر آصفخان جعفر در خانه داشت - ثانیاً بصیبه زاهد خان کوکه عقد بیوگانی بست - از بطن او پسر کلانش محمد جعفر است - رشده و روشناسی داشت - فوت کرد - و برادر دیگرش میر مبارک الله در سال سی

(۲) نسخه [۱] پادشاهی بدلی *

در سیوم عالمگیری بفروداری چاکنه^(۲) مامور شده پمتر بخطاب پدر
 مباحی گشت - و در سال چهارم بخدمت بوجداری نواح اردنگ آباد
 و از امل و اضافه به منصب هفتصدی هزار سوار سرفرازی یافته
 بناموری علم شهرت برافراشت - و پس از آن بفروداری مهندسور مالوه
 تعیین شده در عهد خادم منزل با خانخانان منعم خان صحبتش کوک
 گردیده جایس و انیس از شد - بوجداری در آیه پندگ جالندهر
 نامزد ار شده بود - مذاق بصنوف دانش داشت - و در شعر بسیار
 بازگ خیال بود - واضح تخلص میکرد - صاحب دیوان است * بیت *

* رشک فرمای دلم نیست بجز عیش حباب *

* یافت یک پرهن هستی و آن هم کفن است *

در عهد محمد فرخ سمر در گذشت - پیش میر هدایت الله (که
 بخطاب هوشدار خانی و پمتر بازاد خانی ناموری انداخت) در
 عهد خلد منزل بوجدار نورمحل متعلق صوبه پنجاب گردیده و مدتها
 در بوجداری دک پیراهه مضاف صوبه مالوه گذرانیده سال ششم
 محمد شاهي همراه آصف جاه بدکن آمده بعد جنگ مبارز خان از
 تغیر دبانت خان مرحوم چندک بدیوانی دکن پرداخته چهارهزاری
 منصب داشت - از دیر باز در اردنگ آباد بمورمی بود - آخرها
 قلعه داری گلبرگه نامزد ار شده بود - در سفر قزچناپلی^(۳) همراه آصفجاه

(۲) نسخه (۱) چاکنه - و نسخه [ب] چاکنه (۳) نسخه [ب ج] مذاق
 تصرف داشت (۴) نسخه [۱] قزچناپلی *

بود - و وقت معارفت قریب بارزنگ آباد سنه (۱۱۵۷) یک هزار و یکصد و پنجاه و هفت بحاط حیات در نوردید . فزون سپاهگری را بسیار ورزیده درین پیرانه سالی هم سلاح از خون جدا نمیکرد - و در شمشیر شناسی حرفهای بانند میزد - شعر را بے رتبه میگفت - و در جمع نساء حریص و کثیر الاولاد بود - پسران جوان بحضورش زخمک زندگی ته کردند - در وقت تحریر پسر رشید او حافظ خان از انتقال پدر بقاعه داری گلبرگه می پردازد *

* اشرف خان خواجه بر خوردار *

خویش مهابت خان از خواجه زادهای نقشبندی ست - گویند چون مهابت خان بے اطلاع جهانگیر پادشاه صدیقه خود را بخواجه مذکور منسوب ساخت پادشاه در غضب رفته خواجه مذکور را دربرو طلب فرمود - و بر طبق حکم چند کوزه خاردار بر خواجه زدند - چون مهابت خان رفته بشاهجهان پیوست خواجه نیز به راهیش آمده سرشته بزدگی بدست آورد - و سال اول جلوس فردوس آشنایی از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار ذخیره اندرز نشاط گردید - و سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار لوای عزت برافراشت - و سال بیست و سیوم باضافه هفتصد سوار قابینانش با ذات مصاری شد - و سال بیست و هشتم بتفویض قاعه داری ارسا مضاف دکن از اصل و اضافه بمنصب دوهزار و دو هزار سوار تکیه بر چار بالش اعتبار زد - در اوائل عهد خاندان

بخطاب اشرف خان مخاطب شده سال دوم از قاعه داری مزبور
معزول گردیده بحضور رسیده - سال فوتش معلوم نیست *

• آله وردی خان •

(۲)
مرق شجره نسبش از دوحه آل سلجوق منشعب است - گویند
بسلطان سنجر ساجوتی منتهی میشود - مرد راست و درست و چست
و چالاک بود - خبرهای بسیار از ایام شباب او نقل کنند - گویند بفرنگ
افزاده - و بتهمت جاسوسی گرفت و گور آمده - اتفاقاً روز بعد
بتقریب نیزه بازی از او نزد حاکم آنجا حاضر کردند - درین من کارنامهها
برداشت - حاکم بتفقد احوالش شده به بیگدگی او را رسیده فرین هزت
و احترام دهانه و مدرستان کرد - چندی در برهان پور بعیاری و طرازی
گذرانیده چون برادر کلانش مخلص خان در خدمت سلطان پرویز
قرب و منزلت داشت او نیز با سلطان مربوط گشته چهره کامیابی
برافروخت - بستر هر دو برادر ازان رو (که در فنون شکار مهارت تمام
داشتند - و جذت و کانی را بدین امر شغف و قویع بسیار بود) مطرح انظار
عاطفت خسروانه گشته - آله وردی خان بخطاب معتقد خانی و خدمت
فراول بیگی اختصاص گرفت - و نقش بندگی او با جنم و کانی
بعنوان صاحبک و ندیمی نشسته همواره در سیر و شکار بدوام حضور
معلی افتخار می اندوخت - و تور کلانی که مدار شکار مرغی بدانست

(۲) نسخه [ج] نسبش (۳) نسخه [ب ج] چیزهای بسیار (۴) نسخه

[۱] گردیده (۵) در [بعضی نسخه] طرازی •

(۲) که آن را بازر گویند) از تصرفات اوست - در سال بیست و یکم
 بصرف مبلغ بیست و چهار هزار روپیه از (بسمان ترقیب داده از نظر
 گذرانید - دایم ست در کمال استوایی - بار هشتاد شتر - طول ده هزار
 ذره پادشاهی - و ارتفاع شش - بسان سوارپرده بستوبهای سترگ
 برپا کنند - و انواع سباع و وحوش در آن گرد آورده صید نمایند
 و بعد شذوقار شدن جنت مکانی در هنگامه شهریار مرانب درلتخواهی
 و استرضای خاطر یدین الدواہ را کما یذبغی بجا آورده خود را شایان
 الطاف پادشاهی ساخت - چون همراه آصف جاهی بتقابل سده
 خلافت استسعاد یافت بمنصب دو هزاری ذات و سوار و خطاب
 آله وردی خان سرفراز گردید - چون با مهابت خان از صمیم قلب
 مربوط بود در محاصره پریزده بذل مسجون فوق مقدور نمود - اگر
 امرای دیگر همین قسم کاربند تقید می شدند فتح آسانی صورت
 میگرفت - و در سال هشتم باضافه هزاری ذات دو هزار سوار بمنصب
 چهار هزاری ذات و سوار سر برافراخته بصوبه داری مالوه از تعبیر
 خاندوران (خصمت یافت - چون سال نهم حوالی قلعه در لادابان دکن
 مضرب خدام پادشاهی گردید یوایع جلال بنام آله وردی خان (که
 بهمراهی شایسته خان به تسخیر ضلع سنگمذیر و جایر شقامته بود)
 بصدور پیوست - که بافتتاح حصون نظام الملکیه (که در سمت قلعه
 چاندور و دهرپ واقع است - و از آن جمله شش قلعه را مردم ساهو

و در قلعه را بهوجبل ذایکواربی و شش قلعه را دیگر نهند پروهان . متصرف
اند . و باستظهار حصانت و استحکام آنها گرد فساد بر انگیزنده
زیرستان پرگنات نواحی را ایذا میرسانند (بردارد . خان مذکور اول
پدای حصار چاندور آمده آن معقل زمین را (که بر فراز کوه مرتفع
واقع شده و بمقانت شهرت دارد) محاصره کرد - و بفرادان جد و جهد
مفتوح ساخت - سایر گردن کشان آن ولایت از دیدن اینترکی تقدیر
جان و مال خود را در معرض زوال یافتند حلقه فرمان پذیری در گوش
کشیدند - ابتدا کتیر را قلعه دار انجرائی زیدهار خواسته آن دژ
استوار را تسلیم نمود - خان مسطور برای استمالت دیگر قلعه داران
او را منصب در هزاری تجویز نموده بجزایه هزار روپیه نقد از خزانه
داد - و بستر حصار کاجنه و ماچنه را (که بقلعه داری دهرپ تعلق
دارد) گرد گرفته بیورش دلبران ارکان ثبات محصوران متزلزل گردانیده
بهرد و پیدمان هر دو قلعه بدست آورد - و همچنین قلعه ^(۴) روه و جواه
و اهنوت و دیگر حصون متین آن سرزمین (که همه بر فراز جبال
واقع شده) باسانی و زودی مسخر ساخت - مگر حصن راجدهر (که
جمع از خویشان نظام شاه در آنجا بودند - و در محافظت آن فرادان
سعی و کوشش بجای آوردند) در مدت در ماه مفتوح نموده
همت بکشایش حصار دهرپ (که بمزید استحکام و ارتفاع شهرت

(۲) در [بعضی نسخه] کتیر را و (۳) نسخه [۱] کاجنه و ماچنه (۴)

نسخه [ب] اوله و چوله - و نسخه [ج] اوله و جواه .

آندیار است - و در استواری پای کمی از درآباد نمی آرد (بسست
 چون بهوجبل پاسبان قاعه از دستبردهای متوالیه خان مشارالیه
 هراسان شده بود بتجویز منصب سه هزاره و لک روپیه انعام آن حصار
 دشوار کشا را (که تسخیر آن بی مددکاری اقبال میسر نیست) سپرده
 در سالک بندها منسلک گردید - در دین سال بسیاره از معافل
 مذیعه و موائل رفیعه این ولایت بعون همت کشور کشای پادشاهی
 بر دست ارلیای درامت قاهره کشایش یافت - چنانچه طالب کلیم
 این معنی را منظوم ساخت *

* شاه با بختت کشور اقبال گرفت *

* تیغت ز عدد ملک و سر و مال گرفت *

* چل قلعه بیک سال گرفتی که بکیش *

* شاهان نتوانند بچل سال گرفت *

بالجماعه خان مزبور در سال دهم بفرود آمدی بیسواره و لکنه رخصت
 یافت - و در آغاز سال یازدهم (که موشد قلی خان فوجدار متهورا در
 اثنای تاخت بر یکی از مواضع بزخم تفنگ درگذشت) آله وردی خان
 به تیولدار می آمدی سر برافراخته بانتقام کشی از سرکشان آن ناحیه
 دستوری یافت - و در آخر سال دوازدهم بمنصب والای پنج هزاره
 ذات و سوار باند آوازه گشته بصاحب صوبگی درالملک دهلی از
 تغیر غیرت خان آندیاز پذیرفت - چون سال پانزدهم بآوازه انتهای

شاه صفی پادشاه ایران با استخلاص ولایت قندهار شاهزاده دارا شکوه
 با امرای رفیع مقدار و لشکر جوار بداندسو دستوری یافت و بوصول خبر
 درگذشتن شاه (که در ماه صفر سنه (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجری
 باجل طبیعی زندگی بسپرد) از کابل معارفت نمود آله وردی خان
 نذر بهدراهی این لشکر مامور بود - چون بعضی اطوار و ارضاع خلاف
 این اخلاص و نمک خواری از وی سرزد و از بیداک مزاجی زبان
 که با اختیار نداشت سربرای گردید بعزل جاگیر و ساب منصب مورد
 عقاب و خطاب گشت - و چون نیکو بندگیهایش در پیشگاه خلافت
 ثابت و متحقق بود برگزیده سنکر پور بجمع سی و چهار لک دام در
 وجه معاش تغذواه شد - پستتر بوسیله نخستین پادشاهزاده بهندانی
 منصب سابق مباحی گشته در سال هیزدهم به تپوالداری ایاجپور
 کامروائی یافت - و بعد از فوت خاندوران ناظم دکن در تمام صوبه برار
 بحکم (انی پرداخت - چون اسلام خان بدکن آمد صحبتش با وی
 برار نشد - بر وفق ملتس حکم بطالب حضور صدور یافته در سال
 بیست و یکم بسعادت استلام سده سذیه فایز گردیده گوزکپور جاگیر
 یافت - و چون بعلمت قندهار میان شاه عباس ثانی و فردوس آشیانی
 مرشدت اتحاد و یگانگی انقطاع یافت و راه آمد و شد رسل انسداد
 ذیرفت از قضا در سال بیست و ششم غلام رضا نامه با هفت راس
 پ عواتی از بندر عباسی بندر سورت رسیده (تمی از شاه ایران

بنام مستحفظان طرق و شوارع آردن - که اسپه چند ملازم آندروزی خان
 میرانش می برد - کسی مزاحم نشود - و این سانحه موهم آن شد که
 خان مذکور برخی از تنسوقات با مکتوب مصحوب او فرستاده که
 چنین رقمی حاصل نمود - از آنجا که فرستادن هدیه و مکتوب به بیگانه
 و مخالف از آئین بندگی دور با گوناگون سیاست سزادار بود - اما از
 کرم عام و فتوت فطری بازار را بتغیر منصب و جاگیر قادیب نموده
 حکم شد - که بلا توقف از کابل برآند - تا در شاهجهان آباد رفته
 بخانه خود اقامت گزینند - و بنام متصدی سورت فرمان رفت
 که اسپان و همگی مایعرف غلام رضا سرکار ضبط نموده او را مغلول
 و مسلسل بفرستند - تا بموافق کردار بسزا رسد - و پس از آمدنش
 هژدهش رفت - بوضوح پیوست که او خطی لباسی با برخی از مغانی
 بقللر آقاسی والی ابران گذرانده رقمی حاصل نموده - لهذا در سال
 بیست و هشتم^(۴) حسب الالتماس شاهزادگان بنازگی مشمول عذابت
 پادشاهی گردیده بمنصب پنجهزاری و تیولداری سرکار چونپور از تغیر
 مکرم خان تارک افتخار برافراخت - اگرچه درین مدت دو سال
 و هشت ماه از دولت آستان بوس محروم در انزرا گذرانید اما از
 شمول کوه خسروانه هفتاد لک دام بطریق مدد خرج سالیانه داشت
 و دو هردن سال هزار اشرفی می یافت - چنانچه تا هنگام کام اندروزی

(۴) نسخه [اب] برایش می برد (۴) در [بعضی نسخه] یا مکتوب

(۴) نسخه [ج] دروست (۵) نسخه [ب] و فهم *

ملازمت بعطای پنجاهزار اشرفی سرافراز شده بود. در اواخر عهد سلطنت بصاحب صوبگی بهار فایز گردید *

چون ایام کوفت اعلیٰ حضرت امتداد پذیرفت و انواع اختلال بر ملک و دولت راه یافت و شجاع درمی‌خلاف خلافت در بنگاله مساک خودسوی پیش گرفته بر سر پهنه لشکر کشید آله‌وردی خان که سد راهش نمی‌توانست شد به بغارس آمده توقف گزید. شجاع پاشند کوب بدان حوالی پیوسته از در لابه و چاپاوسی در آمده چندان بتالیف کوشید و مواعید مراسم امید بکار برد که آن افسقال آزمون‌کار از جا رفته موافقت آن مدبر اختیار کرد. و در همه احیان رفاقت آن باندیه پیمای خمران و ناکامی نگذاشت. و پس از

تواری و تواری آوازگیرها اواسط رجب سنه (۱۰۷۰) هزار و هفتاد هجری شجاع خواست که از اکبرنگر رخت ادبار بمانده کشد آله وردی خان از معامله فهمی و کارشناسی رقم خندان و نکال از ناصیهٔ حال آن زمیده بخت خواننده دانست که بر تقدیر که بتکاپوی گریز از سطوت جیش عالم‌گیری آه آن یابد لامحاله با دد و دام صحرای رخنگ خواهد گردید. برهنمونی خرد بازار را پیوستن بجنون پادشاهی از همراهی او تقاعد ورزیده باکبرنگر مراجعت کرد. و چون بسیاری از مردم شجاع از بهبود حال و امید هآلش دل برگرفته قصد جدائی داشتند با او همداستان گشتند و چون آله وردی خان جوقی از خود داشت منزل خویش را استحکام

دانه در مقام آن شد که اگر جمعی از آن جانب بر سر او آیند بمدافعه
پیش آید - و اعلان مخالفت نماید *

شجاع بشنیدن این خبر تدبیر اندیشید - و خبرهای غیر واقع
که فروغ از صدق نداشتند شهرت دانه بسمت اکبرنگر برگشت - و مرد را
تعیین کرد که در حویلی او گرفته برای یورش مترصد اشاره باشد
و سرچالدهین جابری دیوان خود را فرستاد که باطائف وعده و وعید
محتمل ساخته پیش او بیارد - چون از برگشتن شجاع بشهر
و اشتهار اکاذیب باطله که ساخته او بود ارکان ثبات جمعی (که با
آله وردی خان گرویده بودند) بستگی گزاید خان مزبور ناچار بر
قول و عهد ناستوار دل نهاده با سیف الله پسر بهرامی سواج الدین
روانه شد - درین حالت مردم شجاع هجوم آورده او را در میان
گرفتند - و برسم گنهگاران دستها بر پشت بستند بیرون اکبرنگر پیش
شجاع بردند - آن تبه رای او را بر فیله نشانده همراه بشهر آورده
دران مقام به تیغ انتقام با پسرش از هم گذرانید - و تمامی اموال
او را متصرف شد *

آله وردی خان پسران رشید داشت - هر یک بمذصب عمده رسید
چنانچه بجای خود رقم پذیر خامه گشته - اما با پدر نمی ساختند
مگر همین پسر کوچک میرزا سیف الله - حافظه اش بحدی بود
که هرچه از ابتدای طفلی بگوش او خورده سر زبان داشت - و شعر هم
میگفت - منظور نظر پدر بود - مزاج و هزل بر طبیعت آله وردی خان

غالب بود - بلکه بهره‌گویی و فحاشی کشیده - حتی که این شیوه نامرغوبه در ارلاد و عشائر او سرایت کرده تا حال (که از خاندانهای عمده نام و نشانه نماند) این سلسله بواسطه این رویه ناستوده یادگار روزگار است - با این همه آه دردی خان بی ریاضت و تقوی نبود در محبت اهل بیت رسول (علیهم السلام) غلو داشت - نذوق حضرات ائمه هر سال برومی آورد - و از ماحصل جایگیر عشره جدا کرده خیرات میداد - در دوستی یکنای وقت بود - با آشنای بکرروزه کار صد ساله بجای می آورد - از اهل دفتر بی اعتماد گردیده خود سررشته نگاه میداشت - و مداخل و مخارج هر روزه را بخط خود در طومار می نوشت - و در ساعت دهایی سرانجام یافته احداث کرده - بنام او زبان زد خلائق است *

• اکرام خان سید حسن •

از و لا شاهیان خلد مکان است - مدتها بغوجدرای بیگلانه مضاف خاندیس (که در ایام شاهزادگی بخلد مکان فردرس آشدانی برسیدل اتمام داده بودند) می پرداخت - پس از آنکه خلد مکان بتقریب عیادت پدر والا قدر از برهان پور عزیمت صوبه مالوه نمود او حسب الحکم ملحق گردیده مورد نوازش سلطانی شد - و در جنگ داراشکوه (که متصل سموگدهه زر داد) مصدر ترددات نمایان گردیده حین هجرت بظهور آورد - و سال اول جلوس بخطاب اکرام خان بخطاب گشت - و در جنگ شجاع [چون مهاراجه جمونت ...]

(که سرکردگی برانغار تعلق بار داشت) نود دغا باخته شبانه راه وطن پیش گرفت. و بجای او اسلام خان تعیین یافت [نام برده باتفاق سیف خان در هراتی مثل مذکور قرار یافته هنگام زد و خورد پای همّت قائم ساخته قلاشهای مودانه بتقدیم رسانید. و در هنگام (که پادشاه یازاد جنگ داراشکوه عازم اجمیر بود) او بتفویض قلعه دارچی مستقر الخلافه از تغیر زعم انداز خان چهره عزت برافروخت و پستر از آنجا معزول گردیده بفوجدارچی نواحی اکبرآباد از تغیر سید سالار خان قامت قابلیت آراست - سال پنجم مطابق سنه (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و در هجری دیده تماشائی را از گلزار هستی در پوشید *

* الله یار خان میر تووزک *

از ایام شاهزادگی خلد مکان در زمره ملازمان بود. و در جنگ مهاراجه جمونت سنگه شرف هم رکابی داشت. و در نبرد اول محمد دارا شکوه مصدر ترددات نمایان گردید. و سال اول جلوس بخطاب خانی نامور شده حسب الحکم خزانه از لشکر پادشاهی بملتان جهت اخراجات فوجی (که بسرکردگی خلیل الله خان بنابر تعاقب دارا شکوه رفته بود) بود. و پس از جنگ محمد شجاع بداروغگی ملازمان جلو و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار چهره افتخار برافروخت. سال پنجم از تغیر هوشدار خان بخنده هم داروغگی غسل خانه و عطای علم سرمایه مباحات

زنددوخت . و سال ششم مطابق سنه (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و صد

هجری بعارضهٔ بدنی بساط زندگی در پیچیدن *

• اسلام خان میر ضمیاء الدین حسین بدخشی •

والا شاهمی قدیمی خلد مکان است - عمره در خدمت آن شاه
 مدرشناس بسر برده پیوسته مصدر خدمات عده بود - در ایام
 شاهزادگی بدیوتی سرکار شاهی چهره اعتبار می افروخت - چون
 استیلاى دازاشکوه بذایر فرط عاطفت اعلیٰ حضرت بهائش بجائے
 انجامید (که از احکام سلطنت هر چه میخواست منتهی بساخت)
 شاهزاده فتح نصیب بظاهر عزم ملازمت پدر عالی قدر و بیاطن
 بوداشتن برادر کلان مصمم نموده غرهٔ جمادی الاولی سنه (۱۰۶۸)
 هزار و شصت و هشت هجری سلطان محمد حسین خان خود را
 با نجابت خان برسم منقلا از اردنگ آباد رخصت برهانپور فرمود
 میر مذکور (که تا آن وقت بخدمت دیوتی قیام داشت) نیز
 بمرافقت سلطان دستوری یافت - و تعاقب شاهزاده خود هم سایه
 وصول بغداد مذکور انداخته بآهنگ مقصود باغ فرمانداری (که
 نیم کورهی شهر است) مخیم اقبال گردانید - میر مذکور بخطاب
 همک خان ناموری زندوخت - و بعد معاربهٔ جسونت بخطاب
 اسلام خان زایمک اشتهار افراشک - و در جنگ دازاشکوه هنگامی (که
 ستم خان دکنی عرصهٔ تروتن بر بهادر خان کوکه ننگ ساخت) از

(۲) نسخه [ب] باغ فرح بازی را •

با بردن برانغار از جانب یمن مخالف در آمده و در آنه دار جنگ و بیکار در آریخت - پس از ایتسام گل فتح باقتضای مصلحت قعاقب دازاشکوه ناگزیر رفت افتاد - محمد سلطان باآلایقی اسلامخان بظام امور مستقرالخلافه معین گردید - و خان مذکور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سی هزار سوار و انعام سی هزار رزیه مطروح انظار عاطفت گشته مرخص شد - و در جنگ شجاع بهرازیلی فوج برانغار مامور بود - چون راجه جسونم (که بسری و سوری برانغار نخوت میفروخت) از نفاق اندوزی و غدر اندیشی راه نواز سپردن خان مزبور بجای او سردار گشت - اتفاقاً در عین گرمی بیکار قیام که از بران سوار بود بصدمة بان رم کرده افواج بوهم خورد - و اکثر مردم را پای استقامت از جای رفت - درین اثنا پادشاه خود بکمک رسیده بقیة مردم را (که قدم استقلال افشوده روی همت از عرصة کارزار نتافته بودند) قوی دل ساخت - و پس از وزیدن نسائم ظفر اسلام خان بهراهی سلطان محمد (که با معظم خان میرجمه و جمعی از امرا بتکامشی شجاع معین شده) دستوری یافت *

چون شجاع از چیرگی جنود منصوره با هزاران یاس و ناکامی دل از اقامت اکبرنگر برگرفته راه نازده گرفت معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار در اکبرنگر گذاشته ضبط و حراست این روی گلگ بعهده او تفویض نمود - و چون پنجم شعبان از دوم سال جلوس عالم گیری شجاع از پاشنه کوبیهای معظم خان بستوه آمده آرد

جهانگیرنگر گردید که زخت ادبار بسمت رخنگ کشد در همان ماه
اسلام خان بظاہر نقاض خاطرے (که با سردار داشت) یا بسبب
بد معاشی او تنگدل گشته ہے مدور فرمان طلب عازم حضور گردید
بظاہرین چندے بعزل منصب معائب گشته در سال سیوم بیجالی
و بعد سابق دگر باره کامیاب دولت شد - و در سال چهارم بصوبلانداری
کشور از تغیر ابراهیم خان رخصت یافت - و هنگام (که موکب
پادشاهی بگلگشت آن همیشه بہار خرامش نمود) در مقام نوشہرہ
(کہ پرگنہ ایست وسیع بغایت معمور - و دوم منزل است از منازل
کوہستان) خان مذکور بو طبق یرلیغ طلب سر آغاز سال ششم رحیدہ
دولت زمین بوس دریافت - و باضافۃ ہزارہی ہزار سوار بمنصب
پانچ ہزارہی ۵۰ ہزار سوار مورد نوازش گردیدہ بصاحب صوبگی اکبرآباد
رایت بالذدنامی فراخت - و پس از حصول بدان مصر جامع یک ماه
سالم نگذشته بود کہ در مبادی سنہ (۱۵۷۳) ہزار و ہفتاد و چہار
ہجری بیک اجل در رسید - و مسافر ملک بقا گردید - غایب کشمیری
تاریخ فوتش یافتہ * مصرع * * مرد اسلام خان والا جاہ *
در مقبرۃ صاحب المعارف و الایقان میر محمد نعمان رحمہ اللہ (کہ
خان مذکور در خدمتش اعتقاد مومنون داشت) مدفون گشت - و در
حیات خود بتعمیر مسجدی عالی نزدیک مزار میر مذکور ثواب اندوز
شد - تاریخ ہذای آن یافتند * * بازی اسلام خان بہادر *
۱۰۵۸

(۲) نسخۃ [ج] رحمۃ اللہ علیہ (۳) نسخۃ [ج] مسجد نزدیک *

و مسجد عیدگاه کشمیر (که در غایت رفعت و متانت است) ساخته
 است - **خلف الصدق** همت خان میر بخشی سمک - و از بذاتش
 یکی با میر ابراهیم ولد میر نعمان مزبور عقد بیوگانی داشت - **میر**
 مشارالیه بجهت رسانیدن اجناس شش لک و شصت هزار روپیه
 (که عالمگیر پادشاه نذر حرمین شریفین نموده بود) در سال دوم مرخص
 شده در آن حدود در سال چهارم باجل موعود زخمی هستی بر بست
 باجمله اسلام خان خالی از کمال نبود - و اشعار آبدار از جویبار طبع
 فکته بارش تواریش میکند - این دو بیت از مشهور است * بیت *

* بینو شام غم بروز ما شبیخون می زند *

* مردم چشم ز گریه غوطه در خون می زند *

* ساعتی پیدا کن ای صحرا که امشب در غمش *

* لشکر آه من از دل خیمه بیرون می زند *

* احتشام خان اخلاص خان شیخ فرید فتحپوری *

پسر دوم قطب الدین خان شیخ خولن است - تا آخر عهد
 جنت مکانی بمنصب هزاری چهار صد سوار رسیده سال اول جلوس
 فردوس آشیانی باضافه پانصدی در صد سوار چهارم عزت برافروخت
 سال چهارم بافروزی در صد سوار و سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب
 دو هزار و دویست سوار سر بلند گردید - و سال هشتم بمنصب
 دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار فایز گشته در رکاب پادشاهزاده
 محمد ادرنگ زینب بهادر پشت گرمی افواج متعینده جهنم تادیب

[۲۲۱]

(۲) چهار سنگهه بنذیله معین شد - و سال نهم در هیند (که کن
 مضروب خدام سلطانی بود) بهمراهی شایسته خان جهت تسخیر قلعہ
 جنیر و سنگمذیر دستوری یافت - و بعد مستخر گریدن سنگمذیر
 بتهانہ درمی آنجا ماند - و سال یازدهم با اصالت خان جهت مالش
 فساد پیشگان مضافات پرگنہ چندوار رخصت پذیرفت - و سال پانزدهم
 در تسخیر قلعہ مو مصدر ترددات شده پستر همراه پادشاه زاده
 دارا شکوه بکابل شتافت - و وقت رخصت بعطای علم رایست کامران
 بر افراشت - و سال هیزدهم بنظم صوبہ مستقر الخلافه نامزد گردیده
 از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصد سوار لوای افتخار
 بر افراشت - و سال نوزدهم بهمراهی پادشاهزاده مراد بخش بتسخیر
 بلخ و بدخشان گام جلالت پیش نهاد - و چون پادشاهزاده از آنجا
 برگشته آمد و بهادر خان زوله بهزیست تذبیه المانان از بلخ روانه
 شد ازرا بمحافظت حصن شهر گذاشت - و سال بیست و درم
 چون بعرض رسید (که او بظاہر غزنی ارتکاب مغیبات از رفتن با راجه
 پنهل داس ^(۳) که بکابل تعیین شده بود تعال بکار برده) از منصب و جایز
 بر طرف گشته داخل لشکر دعا گردید - و سال سی و یکم مشمول
 عاطفت گشته بمنصب سه هزار سوار آب دفته بجو آرد
 و با شاه زاده سلیمان شکوه (که بمقابله پادشاه زاده محمد شجاع

(۲) نسخه [ب] برندیله (۳) در [بعضی نسخه] پنهل داس و در [بعضی]

نهمین گردیده بود) که در همت بر بسکت - و بصوبه داری پانده و خطانها
 اخلص خان سربلندی یافتند - و در عهد اول جلوس خلد مکان در
 کومکیان خاندوران (که بتسخیر آله آباد تعیین شده بود) قرار یافته
 از آنجا (که خطاب اخلص خان باحمد خویشگی عذابت گردیده بود)
 از بختاب احتشام خان مخاطب گشت - و بعد جنگ و فرار شجاع
 - از میدان و غا همراه شاهزاده محمد سلطان بیساق بنگاله پای همت
 برداشتند - و در معارک آن صوبه قدم دوامت خواهی افشردند اواخر سال
 ششم بحضور آمده دولت آستان بوس دربانست و سال هفتم همراه
 میرزا راجه جیسنگه بهمیم دکن معین شد - و پس از مسخر گردیدن
 پونه بتهانه داری آنجا رحل اقامت انداختند - و سال هشتم مطابق
 سنه (۱۰۷۵) هزار و هفتاد و پنج هجری رخت هستی بسرمنزل بقا
 کشیدند - پسرش شیخ نظام است - که پس از جنگ اول داراشکوه از
 پیشگاه خلد مکان بمنصب هزار صد سوار سراقوزی یافت *

• اصالت خان میرزا محمد •

پسر میرزا بدیع مشهدی است - که از اعظم سادات آن بقعه
 مقدس است - و ابا عن جد بخدمت فیض موهبت تولیت رضی
 قدسیه امام ثامن^(۲) ضامن علی بن موسی رضا (علیه و علی آباء السلام
 و التحیه) شرف اندوز و سعادت پذیر بود - میرزای مذکور
 در سال نوزدهم وارد هذروستان گشته امر از ملازمت اعلی حضرت

(۲) صفحه [ب] ثامن و ضامن •

نمود - و بمنصب مناسب سرافرازی یافته حبیب شاهنواز خان صفوی را
 بمقتد ازدواج او در آوردند - و چون سال بیست و نهم شاهزاده
 مراد بخش بنظم دکن رخصت یافت شاهنواز خان صفوی (که بعد
 از فوت اسلام خان بهبیانک آن ولایت تعیین شده بود) وکالت و انالیقی
 شاهزاده باد قرار گرفت - ازین جهت میرزای مذکور باعتبار قرابت
 و خویشی باخان مشارالیه دستوری دکن یافت - و بالتماس شاهزاده
 از اصل و اضافه بمنصب در هزاری هزار سوار سر برافراخت
 شاهنواز خان او را سر فوج دکن نمود - بر سر مرزبان دیوگده فرستاد
 مشارالیه در مبادی حال توره و ضابطه سلاطین ایران بکار برده در رکوب
 و نزول و قیام و فعود غایت اهتمام مرعی میداشت - منصفانان
 پادشاهی (که بدعوی خواجه ناشی با عمدها سر همسری میخاریدند)
 بکدفعه از وی (میدند - پس از آنکه بر او و روش همدن آشنا شد در
 تلافی آن ایحاش کوشید - چون عقل درست و ادراک رسا داشت
 باندک تاخیر آن بومی را مغلوب رعب و هراس ساخته بر سر معامه
 آورد - متعاقب شاهنواز خان رسیده بصوابدید میرزا مهم دیوگده را
 فیصل داد - چون ببرهانپور معارفت نمود در تولد فرزند مجلس
 بزرگانه بر آراسته شاهزاده مراد بخش را با جمیع اعیان و ارکان
 بمنزل خود آورد - و زرها صرف نمود *

و چون در سال بیست و سیوم صوبه داری مالوه بشاهنواز خان
 مفوض گشت او را تعیین آن صوبه نمود بفرمانداری و قبولداری

مقدسوز برنواختند - و در سال بیست و پنجم بفرج‌داری مالدو مامور گردید - و چون در سال سیم شاهزاده محمد اوزنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل شاهیه محکوم گشت میرزا نیز بر طبق امر اطمینان یافتی شاهزاده شتافت - هنوز آن مهم بانصرام نرسیده بود که زمانه بتسبیح و توطیة دیگر پرداخت - و انقلاب و آشوبی بهر ناحیه ممالک محروسه پدید آمد - موسی‌الیه در دکن ماند - پس از آنکه شاهزاده محمد اوزنگ زیب از بلاد برهانپور نوای توجه بجانب مستقرالخلافة اکبر آباد برافراخت او را بخطاب اصالت خان بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و عطای توغ و نقاره بلند رتبه ساخت - و پس از اولین جلوس باضافه پانصد سوار کامیاب مباحثات گشته بدکن موخص گردید - و شاهزاده محمد اکبر را (که در سن رضاعت بود) با سایر پسران حرم دولت از دولت‌آباد بحضور آورده شرف استلام سدة خلافت دریافت - و در همین ایام بذاترجهتے گوشة عزلت برگزیده

(۲)

در سال سیوم بتازگی مورد عنایت خسروانہ شده بمنصب پانچ هزاری سه هزار سوار بلند پایه گردیده بفرج‌داری مرادآباد از تغیر تاسم خان سوافرازی یافت - و در سال هفتم باضافه هزار سوار ممتاز شد - پس ازان عارضه معیب بر مزاج او طاری گشته مدتی علیل و مریض بود - در سال نهم آخر سنه (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجری روزگار هیاتش سپری شده بعالم بقا شتافت - برادر او میر محمود

در سال چهاردهم عالم گیری قازق از ولایت رسیده بمنصب هزاری
چهار صد سوار و خطاب عقیدت خان چهره آرای عزت گردین
و کابلی بیگم صبیح روح الله خان اول را بار پیوند بیوگانی دادند
زود در گذشت *

• اعتماد خان شیخ عبد القوی *

بحلیه فضل و کمال مومنون و بتدبیر و تشریح معروف بود - و از
دیرباز در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر دوام حضور
داشت - و از راست گفتاری و درست کرداری بمنزله اعتماد و مزین
اعتبار عام اشتهار می افراشت - هنگام بهضت ابویه عالمگیری
از دکن باگره بقصد انتزاع سلطنت از نهدی بمنصب هزارد
پانصدی سر بلند گردیده در جمیع معارک ملتزم رکاب شاهی بود
بعد از جلوس بمنصب عمده درجه پیمای اوج امارت گردید - و در
سال چهارم بخطاب اعتماد خان ممتاز امثال در اقران شد - چون
بقدم خدمت و محرمیت انصاف داشت و بسمت کار آگهی
و معامله فهمی موسوم بود از سایر اعیان خلافت و نوئیضان والا رتبت
قرب و منزلتش افزون - گویند در خاوت بحضور پادشاه می نشست
و اکثر در جذاب خلافت حرف از مسهوع و عرض او مقبول بود
(۳)
اما برای هیچ کس کلمه الخیر نمیگفت - و باب فیاضی و فیض سانی
مسردن میداشت - بخاطر تقرب سلطانی و پندار ارستادگی پادشاه

(۲) نسخه [ج] چهاردهم نازه (۳) نسخه [ج] حضرت *

اعتقادشان مردم نمیکرد - تعالی و قیصر زیاد می نمود - و از غایت
تفقه و تفسیر نهایت تشدد و تعصب داشت *

سعیدای سرمد (که اصلش بقول یهود و بررایتی ارمی ست
و بعد اسلام حکامیات را در خدمت میر ابو القاسم قندزکی گذرانیده
بعنوان تجارت از کاشان به نهمه وارد گشته مفتون هفتاد پسر شد
و هرچه داشت یغمائی ساخته ستر عورت هم بر بدن گذاشت) چون
به هلی آمد صحبت دارا شکوه (که بمحانین حسن اعتقاد داشت)
با وی در گرفت - پس از آنکه کار پردازان تقدیر زمام امور جهانبانی
بقبضه اقتدار عالمگیری سپردند از آنجا (که نیت حق طوبیت پادشاه
مذکور مصروف پاس ملت غرا و حفظ ظاهر احکام شریعت بیضا
بود) بملا عبد القوی حکم شد که ادرا طلبیده تکلیف لباس نماید
چون سرمد را آرزو شد ملا گفت چرا برونه و عربان می باشی - گفت
شیطان قوی ست - و این رباعی خواند *

* رباعی *

* خوش بالائی کرده چنین پست مرا *

* چشمی بدر جام برده از دست مرا *

* او در بغل من است و من در طلبش *

* درن عجبی برونه کرده است مرا *

(۶)

(۵)

(۲) در [بعضی نسخه] تعین و تجبر (۴) نسخه [۱] قندر مکی - و نسخه

[ب] قندزکی (۴) نسخه [ب] زمام جهانبانی بقبضه (۵) در [بعضی

نسخه] در عجب (۶) نسخه [۱] گفته است *

ملا با اتفاق دیگر فقها تجویز قتلش نمود - و این رباعی از آنکه مستلزم
انکار معراج است دستاریز کرد *

* رباعی *

* آن کو سر حقیقتش یاور شد *

* خون یمن تر از سپهر پهنار شد *

* ملا گوید که بر شد احمد بفلک *

* سرمد گوید فلک با احمد در شد *

مس (۴) و راست آنکه عمده سبب قتل از مصاحبتی دارا شکوه بود - و الا
مقتل او سجدوب برهنه چندین هرزه گویان در هر کوچه و بوزن
می گردند *

بالجملة ملا عبد القوی در احتماب امر معروف و نهی منکر
دست قوی داشت - در سال نهم سنه (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت
به تیغ حسارت یکی از مجاهیل ترکمان قلندر منس کشته گردید
و این سانحه خالی از غرابت نیست - نفعیاش آنکه چون تربیت
خان با پایچی گری نزد شاه عباس ثانی فرمانروای ایران دیار رفته بود
از ناسنجیدگی و کلفت وضع خود آداب سفارت بآئین پسندیده
بجا نیارزده و حشمت افزای آن شاه سوادنی طبع آشفته و باغ
گردیده دیرین درستیها را غبار آسای نقاض خاطر گردانید - و کار
از طرفین بفرج کشی انجامید - در آن ایام سید امیر خان ناظم کابل
چند مغلی ترکمان بے سر و پا را بمغازه جاسوسی گرفته بحضور فرستاد

(۴) در [چند نسخه] ورامنی آنکه *

اعتماد خان بتحقیق حال آنها مامور گشت - خان مذکور یکی از آن چند کس را (که ترکمان سپاهی وضع بود) بی علامت بند و زنجیر بخاروت طلبیده تفتیش احوال می نمود - درین وقت (که عرق جهالت آن همارت کیش حرکت کرده) ناگهان از جای درآمده خود را بخادمی (که در بیرون اسلحه او داشت) رسانید - و شمشیر از دست او گرفته با تیغ آهیخته بجالاکی برگشت - و ضربتی کاری بخان مذکور رسانیده بهمان زخم قطع شده حیاتش نمود - نزدیکان او را نیز بتبع انتقام از هم گذرانیدند - و خافی خان این حکایت بنوع دیگر در تاریخ خود آورده - اگرچه تحقیق خان بزبور (که فیما بین صحرا و آن مرحوم رابطه^(۴) تمام بود) در جذب مرآة العالم و عالمگیر نامه معلوم اما چون نوشته (که از زبان رفقای آن قلندر استماع افتاد - و غرابت بیشتر داد) درین جا ثبت میگردن - که آن قلندر از پهلوانان عیار پیشه ایران بود - که آن کرده بشروخی و سرگله زدن از امرا بزور زر بستانند - و بهر می پرانند - ازین مرد هم مکرر در سوزت و برهان بود کارها سرزده بود - چون گذر سیاحتش بساحمت دهلی افتاد از امرای ایران رعایتها یافته قلندری چند فراهم آورد - و هر روز بمانی با رود و سرود میگذرانید - این مقدمه شهرت گرفته بوخ بکیمیا گوی و جوق بدزدی و رهنی متهم کردند و آخر بعرض رسید که جاسوس شاه اسمعیل - چون جرأت در دلیری او

(۴) صفحه [ج] ربط تمام •

معلوم همگان بود کونوال حسب الامر هنگامی که در خواب بود زنده بدست آورده مسائل بحضور پادشاهی برد - اعتماد خان بهر رهش حال مامور شد - بعد از استفسار هر چند گفت که من سیاح گداپیشه ام مقید نیفتادم - تمهید زبانی فرمود - آن اجل گرفته دید که دهائی نیست - گفت اگر امان دهید بگوش نواب آنچه هست میگویم چون نزدیک رسیده خم شد که چیزی بگوید با آنکه هر در دست او بسته بودند بمرانگشتان نیمچه شمشیر (که در مسند اعتماد خان گذاشته بودند) چنان بچستی و چالاکي گرفته با غلاف بر سرش زد که بگدر خیاره گردید - بهر تقدیر پادشاه بوقع قتلش بسیار متأثر و متأسف گشته بر تو التفات بهال بازماندهای او افکند و پسران و خویشانش را باضافه منصب و دیگر مراحم و مواهب کامیاب فرمود *

• آله وردی خان •

عالمگیر شاهی مهین پسر آله وردی خان مشهور است - جعفر نام داشت - اگرچه مزاج این پدر و پسر و دیگر برادران همه به مزاج و مطایبه ساجول و بشوخی و بیباکی مقرر و همه از یک کوراس بودند (چنانچه تا امروز هر که ازین سلسله است بتقاید اسلاف از سر سخترت و مضحکه فرا نمی آید - و در هزل جد دارد) میرزا جعفر را با پدر از ابتدا موافقت نبود - دامن همت بکمر تلاش برزده

بعداً قطره زن عرومه روزگار بود - بیادری بخشک و حسن سعفی مورد
الطاف اعلیٰ حضرت گشته در سال بیست و یکم بمذنب هزاری
در صد سوار سرفروزی یافت - و در سال بیست و سیوم بخدمت
قوادل بیگی که ازئی اوست اعتبار اندوخت - و پستور اضافه مذنب
یافته بفرجدارئی جانبی^(۲) مامور شد - و بعد از هزیمت دارا شکوه چون
باغ نور منزل بموکب عالم گیری نصارت یافت اول حکم (که از مکن
خاطر پادشاهی بمذنبه نغان رسید) تعیین مشار ایبه اسم بفرجدارئی
متهر و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین که باطاع
دارا شکوه تعلق داشت - و از تفرق مردم او (که بذلم و نسق مهم آن
قیام می نمودند) مختل و نامنظم شده تهر سرشتان واقعه طلب
آنجا سر بفساد برداشته طریق بغی و عصیان پیموده بودند - او
بعطای ماده فیل و از اصل و اضافه بمذنب سه هزاری سه هزار سوار
ازان جماعه هزار سوار در اسبه سه اسبه مباحات اندرخته رخصت
پذیرفت - و پستور بافرزئی منصب و خطاب آله وردی خان^(۳)
عالمگیر شاهی بلذنامی یافت - و در سال سیوم از فرجدارئی متهر
تغیر شده بفرجدارئی گورکهور تعیین گشت - و در سال هفتم جبهه سالی
آستان خلافت گشته چهارده زنجیر فیل (که از زمبذار مورنگ
گرفته بود) با نه زنجیر فیل پیشکش خود از نظر پادشاهی گذرانیده
مورد عاطفت گردید - و مدتها دران محل گذرانیده در سال نهم

(۲) نسخه [چ] جانبی (۳) نسخه [چ] یافت *

بافزایش منصب و ارسال فرمان تفویض فوجدارگی مرادآباد کامیاب
 مراد گردید - در سال دهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار
 سه هزار سوار در اسپه سه اسپه مورد عاطفت شد - و از تغیر
 بهادر خان کوکه بنظم موبد آلهاباد شدافت - در سال دوازدهم
 سنه (۱۰۷۹) هزار و هفتاد و نه هجری همانجا بساط حیات
 در پیچید - بشجاعت و همت شهر را روزگار بود - و بچود و سخاوت
 دستے باغد داشت - و خالی از کمال نبود - شعر میگفت - صاحب
 دیوان است - ازوست *

* بیت *

* کمتر ز ناشق ندوان بود در طلب *

* صد تیشه میخورن که رساند لب بلب *

و با این خوبیها با پدر نمی ساخت - مشهور است که چون
 آله دردی خان بذاجر چته بغضب سلطانی در آمد و اعلیٰ حضرت
 سر دیوان فرمودند که این را کشیده بدر آزند جعفر چست و چالاک
 از دنگل بر آمده از عقب گربدان پدر را گرفته کشید - و بدر ساخت
 پدر که همیشه شاکبی بود زبان شکوه درازتر ساخت - جعفر باعندار
 در آمد که هرگاه عدول از حکم پادشاهی ممکن نبود البته دیگر
 باین امر اقدام می نمود - در آن وقت ما را جای رونمودن نمی ماند
 و شاید همیشه و غیرت آن وقت کار را بکجا می رسانید - پسرش
 امان الله است - چون در سال دوازدهم عم او حسن علی خان

(۴) نسخه [ج] کشیده بدر ساخت (۳) نسخه [ب] فراز تر *

بفوجدارى مظهر دستوري يافت اردا فوجدار نواحى اکبرآباد ساخته
 باعانت خان مزبور مامور کردند - پس ازان خطاب خانى يافته
 بهمراهى محمد اعظم شاه در جنگ سورچال بيدجاپور سال بيستم
 و نهم مردانه شويت و ايمىن پوشيد *

• امتقاد خان ميرزا بهمن يار *

پسر يمىن الدوله خانخانان آصف خان است - آزاده و شرب
 لا ابالي منش فراغت دوست عشرت گزين بود - اوام زندگاني را
 به بهمين آئين يعر برده اسباب ثروت و مكدت آنچه بايد مهيا داشته
 داد عيش و عيداد - با فوج و فوج كشي كارى نداشت - در كمال
 آسودگي و بيغمي شبن بروز و روزى بشب ميرسانيد - در مبربخشيگري
 هرگاه ميخواست بتمارض از ركاب پادشاهي تقاعد نموده در هر جا
 بساط آرامش و تن آسائي مي گسترده و گاه بتقريب ملاقات برادر
 خود شايسته خان سرى بدكن مي كشيد - و گاه بهمين بهانه
 بولايت بنگاله مي شتافت - اوضاع مختصره و كلمات متذوعه او بسيار
 بر زبانها است - نظر بر حقوق نياگان عاليشان او و انتساب او بخاندان
 خلافت (چه اعلى حضرت و چه خلدمكان) از برخى تكليف نوگري
 مرفوع القام داشته در مراعات خاطرش ميكوشيدند - و در سال دهم
 جلوس فردوس آشياني به منصب پانصدي دريخت سوار عزد
 افتخار اندوخت - و پس از فوت پدر عاليقدر باضافه مناسب

(۲) نسخه [ج] زندگي را (۳) نسخه [۴] عز افتخار اندوخت *